



انجمن علمی فقه‌پژای تطبیقی ایران



فصلنامه حقوق برای بین الملل

Volume 3, Issue 3, 2025

Culpability of Criminal Responsibility with General Strain Theory: A Step toward Realistic Criminal Justice in Iranian Law and International Criminal Law

Mohammad Rajabi¹, Seyyed Alireza Mirkamali^{*2}, Ghazaleh Kabirabadi³

1. Department of Criminal Law and Criminology, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.

2. Department of Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

3. Department of Law, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 81-96

Corresponding Author's Info

ORCID: 0009-0003-3594-4522

TELL: +980000000000

Email: a_mirkamali@sbu.ac.ir

Article history:

Received: 11 Feb 2025

Revised: 30 Apr 2025

Accepted: 04 Jun 2025

Published online: 23 Sep 2025

Keywords:

Culpability, Criminal Responsibility, Human Autonomy, General Strain Theory, Criminal Law, Psychological Pressure, Criminal Justice.

ABSTRACT

Criminal responsibility based on free will and volition is one of the foundational principles of classical criminal law, rooted in moral philosophy and anthropological theories. The traditional approach adopts a binary view—either full responsibility or complete exoneration (e.g., due to insanity) leaving no room for intermediate degrees of responsibility. However, psychological and sociological realities indicate that many criminal acts are committed under the influence of structural pressures, psychological stress or low resilience, conditions under which an individual's autonomy is not entirely abolished, but significantly constrained. This approach if first place was considered in framework of international criminal law. This study aims to explore the necessity of reconsidering the concept of free will in criminal responsibility through the lens of General Strain Theory (GST), which emphasizes the role of external and internal pressures in increasing the likelihood of criminal behavior. Employing a descriptive-analytical method with an interdisciplinary approach combining criminal law and criminology, this research investigates the interplay between strain and responsibility. Findings suggest that General Strain Theory provides a useful theoretical basis for developing a spectrum-based model of criminal responsibility. Such a model fosters convergence between traditional legal principles and insights from behavioral sciences. Accordingly, this paper advocates for the Iranian criminal justice system to adopt a more realistic and humane approach to culpability, accommodating varying degrees of responsibility while preserving the core values of justice.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2025 The Authors.

How to Cite This Article: Rajabi, M; Mirkamali, SA & Kabirabadi, SH (2025). "Culpability of Criminal Responsibility with General Strain Theory: A Step toward Realistic Criminal Justice in Iranian Law and International Criminal Law". *Journal of International Criminal Law*, 3(3): 81-96.



انجمن علمی فقه‌پژای تطبیقی ایران

فصلنامه حقوق جزای بین‌الملل

www.iclj.ir



فصلنامه حقوق جزای بین‌الملل

دوره سوم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۴

همگرایی مسؤولیت کیفری با نظریه فشار عمومی: گامی به سوی عدالت کیفری واقع‌گرا در حقوق ایران و حقوق بین‌الملل کیفری

محمد رجبی^۱، سیدعلیرضا میرکمالی^{۲*}، غزاله کبیرآبادی^۳

۱. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

۲. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. گروه حقوق، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

چکیده

مسؤولیت کیفری مبتنی بر اختیار و اراده آزاد، از اصول بنیادین حقوق کیفری کلاسیک است که ریشه در مباحث فلسفه اخلاق و انسان‌شناسی دارد. این تلقی سنتی، قائل به دوگانگی قطعی میان مسؤولیت کامل و عدم مسؤولیت است و جایی برای درجات میانی مسؤولیت در نظر نمی‌گیرد. با این حال، واقعیت‌های روان‌شناختی و اجتماعی نشان می‌دهند که در بسیاری از جرایم، افراد تحت تأثیر فشارهای ساختاری، روانی یا ضعف تاب‌آوری، دست به ارتکاب جرم می‌زنند؛ شرایطی که در آن، اختیار فرد به‌طور کامل سلب نشده، اما به‌طور معناداری محدود شده است. این رویکرد در آغاز در چهارچوب حقوق بین‌الملل کیفری مورد توجه قرار گرفته بود. هدف این پژوهش، تبیین ضرورت بازنگری در مفهوم اختیار و مسؤولیت کیفری در پرتو نظریه فشار عمومی است؛ نظریه‌ای که به‌طور خاص بر نقش فشارهای بیرونی و درونی در افزایش احتمال رفتار مجرمانه تأکید دارد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و رویکردی میان‌رشته‌ای میان حقوق کیفری و جرم‌شناسی، به بررسی نسبت میان فشار و مسؤولیت پرداخته است. یافته‌ها حاکی از آن است که نظریه فشار عمومی می‌تواند بستری نظری برای بازتعریف طیفی مسؤولیت کیفری فراهم آورد و به همگرایی میان مفاهیم سنتی حقوق جزا و دستاوردهای علوم رفتاری کمک کند، در نتیجه پیشنهاد می‌شود که نظام حقوق کیفری ایران با پذیرش درجاتی از مسؤولیت کیفری، ضمن حفظ اصول عدالت، به سمت واقع‌گرایی و انسانی‌سازی در واکنش‌های کیفری گام بردارد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۸۱-۹۶

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۳۵۹۴-۴۵۲۲-۳-۰۰۰۹-۰۰۰۹

تلفن: +۹۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

ایمیل: a_mirkamali@sbu.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

واژگان کلیدی:

همگرایی، مسؤولیت کیفری، اختیار انسانی، نظریه فشار عمومی، فشارهای روحی - روانی.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیرتجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

فرد. این همگرایی، زمینه‌ساز نظام کیفری انسانی‌تر، عقلانی‌تر و پیشگیرانه‌تر خواهد بود. این وضعیت اولین بار در تجزیه و تحلیل جرم‌شناسانه جنایات آلمان نازی در جنگ جهانی مد نظر قرار گرفت و بعدها در تحلیل بحران‌های یوگسلاوی، کامبوج، میانمار و ... مورد توجه قرار گرفت. از این رو پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که آیا نظریه فشار عمومی می‌تواند ضرورت همگرایی بین اختیار انسانی و مسؤولیت کیفری را ایجاب کند؟ بسترها و الزامات این همگرایی چه مواردی می‌باشد؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به پرسش مزبور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، این است که نظریه فشار عمومی می‌تواند بستری نظری برای بازتعریف طیفی مسؤولیت کیفری فراهم آورد و به همگرایی میان مفاهیم سنتی حقوق جزا و دستاوردهای علوم رفتاری کمک کند، در نتیجه پیشنهاد می‌شود که نظام حقوق کیفری ایران با پذیرش درجاتی از مسؤولیت کیفری، ضمن حفظ اصول عدالت، به سمت واقع‌گرایی و انسانی‌سازی در واکنش‌های کیفری گام بردارد. باتوجه ساختار خاص نظام حقوق بین‌الملل، نظریه فشار عمومی در پرتو نظام حقوق بین‌الملل کیفری مورد توجه پژوهش‌های سابق نبوده است که همین امر جنبه جدید و نوآوری پژوهش حاضر محسوب می‌گردد.

۱- مبانی نظری پذیرش همگرایی مسؤولیت کیفری و اختیار

انسانی در پرتو نظریه فشار عمومی

شناخت مبانی نظری پذیرش همگرایی مسؤولیت کیفری و اختیار انسانی در پرتو نظریه فشار عمومی، در ابتدای پژوهش ضروری می‌نماید. در راستای ارائه تفصیل جامعی از این مبانی، نگارنده در این قسمت از پژوهش به تقسیم‌بندی این مبانی به دو دسته جامعه‌شناختی و روان‌شناختی پرداخته است.

۱-۱- مبانی جامعه‌شناختی

اوین مبنای جامعه‌شناختی پذیرش همگرایی مسؤولیت کیفری و اختیار انسانی در پرتو نظریه فشار عمومی، پذیرش انسان به‌عنوان موجودی اجتماعی و آسیب‌پذیر است. از سوی دیگر بر مبنای پیش‌فرض انسان‌شناسانه، اراده انسانی، امری نسبی است و نه مطلق. نظریه فشار عمومی، امکان اراده را نفی نمی‌کند، بلکه بر نسبییت و تحت تأثیربودن آن از محیط تأکید

موضوع اختیار و اراده در مسؤولیت کیفری از بنیادی‌ترین مفاهیم در حقوق کیفری است که ریشه‌های آن به فلسفه اخلاق و نظریه‌های انسان‌شناسی بازمی‌گردد. از منظر جرم‌شناسی در نظریه‌های کلاسیک (یکاریا، بنتام) انسان را موجودی عقلانی و دارای اراده آزاد می‌دانند. از این رو جرم، حاصل یک تصمیم آگاهانه و اختیاری در جهت نفع شخصی است. بنابراین مسؤولیت کیفری مبتنی بر فرض اختیار و اراده کامل فرد در لحظه ارتکاب جرم است. از این رو کیفر نتیجه منطقی مسؤول‌انگاری انسان می‌باشد. ویژگی اخیر نیز از آن روست که او موجودی است مختار. پیداست گزینش آزاد انسان در رفتارهایش، او را مسؤول پیامدهای آن قرار خواهد داد. از سویی دیگر نظریه فشار، برخلاف دیدگاه سنتی حقوق کیفری که اراده مجرمانه را آزاد و آگاهانه می‌داند، معتقد است که این اراده تحت تأثیر فشارهای اجتماعی، ساختاری و روانی شکل می‌گیرد و آزادی آن نسبی است. این نظریه دو منبع فشار را معرفی می‌کند: ۱- فشارهای ساختاری مانند فقر، تبعیض و نابرابری که افراد را به دلیل بسته‌بودن راه‌های مشروع، به سوی ارتکاب جرم سوق می‌دهد؛ ۲- فشارهای روانی مانند ضعف تاب‌آوری در برابر ناکامی‌ها و روابط منفی که منجر به پرخاشگری و بزهکاری می‌شود. از این رو نظریه فشار، ضمن زیر سؤال بردن فرض آزادی اراده در همه شرایط، به حقوق کیفری هشدار می‌دهد که نمی‌توان همه افراد را با یک معیار ثابت و بی‌توجه به موقعیت اجتماعی‌شان قضاوت کرد. در واقع، بسیاری از بزهکاران تحت فشار شرایط زیستی، اجتماعی و اقتصادی خاصی قرار دارند که نقش مستقیمی در شکل‌گیری اراده مجرمانه آن‌ها دارد. بر این اساس، نظریه فشار بر این نکته تأکید دارد که مسؤولیت کیفری باید باتوجه به شرایط اجتماعی - روانی فرد و میزان آزادی واقعی اراده او ارزیابی شود و نه صرفاً بر اساس معیارهای سنتی. این نگاه می‌تواند زمینه‌ساز عدالت‌محورتر شدن نظام کیفری، از جمله اجرای عدالت ترمیمی و کاهش مجازات‌ها باشد. بر این اساس همگرایی نظریه فشار عمومی با مسؤولیت کیفری به معنای نفی مسؤولیت نیست، بلکه تلاشی است برای درک دقیق‌تر رفتار مجرمانه، قضاوت منصفانه‌تر و واکنش کیفری متناسب‌تر با واقعیت‌های زندگی

شود که ناشی از خصوصیات فردی است (قائمی فر و میرزایی، ۱۳۸۸: ۳۵).

از این رو در حقوق کیفری، فرض بر این است که مجرم با اراده آزاد و اختیار کامل مرتکب جرم شده است، اما علم روان‌شناسی، این فرض را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که رفتار انسان، پیچیده‌تر از انتخاب آگاهانه و آزاد است. مبانی روان‌شناختی نشان می‌دهند که اختیار و اراده انسان مطلق و همیشگی نیست، بلکه تحت تأثیر عوامل متعددی قرار دارد.

۱-۲-۱- دیدگاه روانکاوی

مهم‌ترین دستاورد فروید در روانکاوی، کشف ضمیر ناخودآگاه است. قبل از فروید بستر کشف ضمیر ناخودآگاه به واسطه اعتقاد به وجود اراده‌ای غیرعقلانی در آدمی، در آثار اگزیستانسیالیست‌هایی همچون پاسکال، نیچه و داستایوسکی فراهم شده بود، ولی از رهگذر نظریات فروید به شکل یک نظریه علمی مطرح گردید (تیلیش، ۱۳۷۶: ۱۲۰). دیدگاه روانکاوی زیگموند فروید تأثیر قابل توجهی بر فهم ما از اراده و اختیار انسان داشته و در نتیجه، در نظریه‌های مرتبط با مسؤولیت کیفری نیز تأملاتی مهم پدید آورده است.

در این راستا یکی از محورهای اصلی نظریات فروید، اعتقاد به جبرگرایی یا دترمینیسم در شخصیت انسان است. مطابق این دیدگاه، افکار، احساسات، تکانه‌ها و رفتار شخص در یک پیوستار مربوط به هم شکل می‌گیرند که حاصل تجارب زندگی گذشته اوست. به عبارت دیگر، بین آنچه ذهن در حال حاضر تجربه می‌کند و وقایعی که در گذشته برایش رخ داده و در ضمیر ناخودآگاهش ضبط شده است، پیوندهایی برقرار است که در اکثر مواقع این پیوندها از حوزه آگاهی فرد خارج است. بنابراین رفتار انسان به وسیله نیروهایی که درون او قرار دارند، تعیین می‌شود و دربردارنده معنای خاصی در ارتباط با آن نیروهاست. روانکاوانی همچون فروید معتقدند حتی در پشت ساده‌ترین رفتارهای انسان می‌توان به عوامل بسیار پیچیده روانی دست یافت، حتی رفتارها و کردارهای سهوی و لغزش‌هایی که در کلام، نوشتن و یا خواندن بروز می‌کنند، بدون علت نیستند و بیانگر نوعی از افکار و احساسات درونی فرد و خواست‌های واقعی وی می‌باشند (بادامچی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

دارد، هم‌سو با مسؤولیت کیفری نقصان‌یافته. از سویی دیگر اخلاق نیز به‌منزله یکی‌دیگر از پایه‌های تشکیل‌دهنده مسؤولیت کیفری، ایجاب می‌کند که حقوق ضمن تلاش در جهت حمایت از اصل‌های اخلاقی جامعه از طریق جرم‌انگاری رفتارهایی که مخالف اخلاق فردی و اجتماعی جامعه است، نقض‌کنندگان موازین اخلاقی (جرم‌انگاری‌شده) را مجازات کند (دلفانی، ۱۳۸۲: ۳۲).

۱-۲-۲- مبانی روان‌شناختی

به‌طور کلی، فرض بر این است که قصد و خطای ذهنی، قدرت بر جهت‌دهی اراده به سوی رکن مادی جرم است. اساساً انسان آنگاه که در وجود خود احساس نیازی کند، راه‌های مختلف رفع نیاز را بررسی نموده و با سنجش برآیند منافع و مضرات، درنهایت عزم خویش را در قالب خواست درونی جزم می‌کند و سپس خواست مورد نظر را به مرحله انجام و اجرا می‌رساند. روند یادشده، مبین توالی حالت‌های ذهنی پیچیده در اندیشه یک شخص است که در پایان در قالب وقوع رفتار خاصی تجسم می‌یابد. به عبارت دیگر، تحلیل روانی اراده و تبیین سیر شکل‌گیری آن، اصولاً در ارتباط با قوای ذهنی است. اراده، نتیجه عملکرد نیروی تعقل در انسان است که امکان درک و تصرف را برای وی فراهم می‌سازد (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۲۱). در روند تکوین رفتار ارادی، به هم‌پیوستگی نظام‌مندی بین مؤلفه‌های آن مشهود است. ایراد خلل به هر مؤلفه، رفتار ارتكابی را از اتصاف به وصف ارادی خارج می‌کند؛ درحقیقت، ایراد خدشه به مؤلفه یا مؤلفه‌هایی از اراده، زوال تام یا نسبی مسؤولیت جنایی را در پی خواهد داشت (موسوی مجاب، ۱۴۰۳: ۶۵).

از سویی دیگر روان‌شناسان عمدتاً بر تفاوت‌های فردی افراد که براساس عوامل روان‌شناختی مثل هوش و نوع شخصیت تعیین می‌شوند، تأکید می‌کنند. آن‌ها معتقدند که هر فرد به لحاظ شخصیتی منحصر به فرد است. بنابراین برای کشف علل گرایش‌ها و رفتارهای انحرافی، باید ویژگی‌های فردی وی را شناخت. به‌نظر این‌ها، ویژگی‌هایی همچون اختلالات شخصیتی، خشم، افسردگی، ضریب هوشی و تعلق‌داشتن به دیگران، همگی در بزه‌کاری فرد مؤثر است. به‌طور کلی در این دیدگاه، جرم و بزه، به‌عنوان یک نوع اختلال رفتاری تلقی می‌

از این رو رفتارگرایانی مانند **واتسون** و پیروانش، بر این باورند که رفتار آدمیان را می‌توان دقیقاً پیش‌بینی و کنترل کرد، زیرا کل رفتار انسان، به‌وسیله یک سلسله فرایندهای علی اداره و کنترل می‌شوند که علی‌الاصول قابل شناخت هستند. بنابراین با شناخت آن فرایندهای علی می‌توان رفتار هر فرد را نسبت به موقعیت‌های خاص پیش‌بینی و یا کنترل نمود. پیش‌فرض این دیدگاه رفتارگرایان به نوعی جبر طبیعی را مطرح می‌کند که رفتار را صرفاً حاصل محیط و وراثت می‌دانند (محمدی‌نسب و همکاران، ۱۳۹۹: ۴۲۸).

از این رو مهم‌ترین دستاورد پارادایم رفتاری، نفی یا کم‌رنگ‌بودن نقش اراده در بروز رفتار بود، بدین توضیح که رفتار آدمی نه محصول اراده برخاسته از فرایند شناختی، بلکه برآمد یک فرایند مکانیکی تلقی گشته که ناخودآگاه در برابر محرک‌های بیرونی بروز می‌یابد. برای مثال، مردمک چشم آدمی بدان سبب بر اثر تابش نور زیاد یا هر صاعقه نورانی تنگ می‌شود که وی چنین پاسخی را از بدو تولد در برابر محرک مذکور آموخته است (قماشی و اردکانی، ۱۳۹۹: ۸۶).

از این رو به‌زعم نگارنده بر مبنای دیدگاه رفتارگرایی که بر جبر محیطی و حذف اراده آزاد تأکید دارد، نظریه‌پردازانی مانند **واتسون** و **اسکینر**، رفتار را نتیجه شرطی‌سازی کلاسیک یا عامل می‌دانند. بر این اساس، انسان بیشتر محصول یادگیری، تنبیه و پاداش است تا صاحب اراده مستقل. دیدگاه رفتارگرایی برخلاف روانکاوی **فروید**، بر مشاهده‌پذیری و قابلیت اندازه‌گیری رفتار انسان تأکید دارد و نقش عوامل بیرونی در شکل‌گیری رفتار را محور تحلیل قرار می‌دهد. این دیدگاه نیز پیامدهایی جدی برای تحلیل اراده، اختیار و مسؤولیت کیفری دارد.

در رفتارگرایی، انسان موجودی متحول‌شونده براساس محرک‌های محیطی است. اختیار فرد در انجام عمل مجرمانه محدود تلقی می‌شود، زیرا رفتار او حاصل آموزش‌ها، تقویت‌ها یا تنبیه‌های قبلی است. فرد ممکن است طبق الگوهایی که از کودکی یاد گرفته، به‌صورت خودکار واکنش نشان دهد، نه آگاهانه و اختیاری.

بر این اساس بسیاری از رفتارها، به‌ویژه رفتارهای مجرمانه، حاصل تعارضات سرکوب‌شده روانی هستند. از این رو مجرم ممکن است فاقد کنترل کامل بر رفتار خود باشد. در مواردی مانند جنون یا اختلال شخصیت، اراده مختل است و مسؤولیت زائل یا تخفیف‌پذیر می‌شود. بر این اساس و در نتیجه در این ساختار، رفتار انسان لزوماً برخاسته از اراده آگاهانه نیست، بلکه تحت تأثیر نیروهای ناهشیار و تعارضات روانی قرار دارد.

از سویی دیگر نظام کیفری کلاسیک بر فرض اختیار انسان در ارتکاب جرم استوار است، اما روانکاوی **فروید** با تکیه بر ناخودآگاه، این اصل را زیر سؤال می‌برد، بسیاری از رفتارهای مجرمانه ممکن است ناشی از کشمکش‌های درونی ناخودآگاه باشند. فرد ممکن است خودآگاهانه نخواهد مجرمانه رفتار کند، اما انگیزه‌های ناهشیار او را به آن سوق دهند. از این رو در مواردی، دفاع مبتنی بر اختلال روانی یا ناتوانی در کنترل رفتار می‌تواند با استناد به روانکاوی تقویت شود.

۱-۲-۲- دیدگاه رفتارگرایی

جان واتسون با تحقیقاتی در زمینه رفتار پرندگان و تعمیم آن به رفتار انسان پایه‌گذار پیدایش علمی در زمینه روان‌شناسی به‌نام «رفتارگرایی» شد. **واتسون** در تحقیقات خود رفتار را به‌عنوان نتیجه عوامل روان‌شناسی و محیطی تجزیه و تحلیل می‌کند. وی نقش عوامل ژنتیکی را در رفتار پذیرفته و عوامل محیطی را به آن اضافه کرده است. به‌عبارت دیگر محیط بر نحوه استفاده انسان از اعضای خود مؤثر است، نکته دیگر این‌که تغییر در ساختار یا محیط ارگانیسم‌ها (اعضا و اندام انسان و یا هر ساختار و سازمانی که از مجموعه‌ای از اعضا و اندام‌های فرعی تشکیل شده است) از طریق تربیت با یادگیری، رشد و سایر عوامل، رفتار آن‌ها را تغییر می‌دهد (موسوی مجاب، ۱۴۰۳: ۶۷).

در این مکتب هدف تعلیم و تربیت است، یعنی تشکیل ذهن به وسیله ایجاد ارتباط و اتحاد میان محتویات ذهنی که به‌وسیله امور خارجی وارد ذهن شده است. بنابراین نظریه، قوای ذهنی مثل حافظه، دقت و تفکر، ادراک و حتی احساسات عبارت‌اند از ترتیبات و تداعی‌هایی که در اثر برخورد ذهن با عوامل و موقعیت‌های جدید به‌وجود آمده‌اند (داوودی شاندریز، ۱۴۰۱: ۲).

مسؤولیت را منوط به اثبات اختلالات ناهشیار روانی دانسته و تمرکز خود را بر درمان روانی قرار می‌دهد.

۲- نظریه فشار عمومی و تأثیر آن بر رفتار مجرمانه

نظریه فشار، یکی از نظریات مهم در جامعه‌شناسی جنایی است که تلاش می‌کند علل وقوع جرم را در فشارهای اجتماعی و ساختاری جستجو کند. از این رو تبیین دقیق مفهوم این نظریه و سازوکار تأثیرگذاری آن بر رفتار مجرمانه، موضوعی بنیادین در مسیر نگارش این پژوهش است که در این قسمت از مقاله بدان خواهیم پرداخت.

۲-۱- تبیین نظریه فشار عمومی

بر اساس نظریه فشار، وقتی افراد نمی‌توانند از طریق راه‌های مشروع و قانونی به اهداف فرهنگی جامعه (مانند موفقیت مالی، موقعیت اجتماعی و ...) دست یابند، دچار فشار می‌شوند. این فشار ممکن است آن‌ها را به سمت رفتارهای انحرافی و مجرمانه سوق دهد. از این رو نظریه‌پردازان این نظریه اغلب جامعه‌شناسانی هستند که جرم را نتیجه مستقیم فقر و خشم طبقه پایین می‌دانند.

به‌زعم نگارنده فشار مطرح در این نظریه می‌تواند از طریق دو منبع ایجاد گردد: اولین منبع فشارهای ساختاری جامعه است که طرح آن را در نظریات رابرت مرتن می‌توان دید. از این رو احساس فشار زمانی رخ می‌دهد که بین آرزوها و آرمان‌های فرهنگی نظیر موفقیت مالی از یک سو و فرصت‌های ساختاری نظیر آموزش و استخدام از سوی دیگر دوگانگی و برخورد وجود دارد که در نتیجه آن تنها برخی از اشخاص می‌توانند به چنین موفقیت‌هایی دست پیدا کنند، لذا مرتن ریشه‌های جرم و انحراف را در ساختار جامعه می‌داند. به نظر وی در اغلب اوقات، امکانات برای دستیابی به موفقیت، بر اساس طبقه اجتماعی - اقتصادی فراهم می‌شود. وی معتقد است اگرچه اکثر مردم اهداف و ارزش‌های مشابهی دارند، اما توانایی دستیابی به اهداف شخصی به وسیله طبقه اقتصادی - اجتماعی محدود شده است. فشار در مناطق مرفه به‌خاطر در دسترس بودن فرصت‌های آموزشی و رفاهی ناچیز است، اما در مناطق بی‌سازمان به‌دلیل این‌که راه‌های مشروع و قانونی کسب موفقیت بسته است، فشار رخ می‌دهد، به طوری که مردم

در حوزه ارتکاب جرم نیز این نظریه بر نقش محیط بزه‌خیز و تربیت نادرست در شکل‌گیری جرم تأکید دارد و به‌جای مجازات صرف به توجیه بازپروری می‌پردازد. از این رو مبنای سنتی «تقصیر اخلاقی» تضعیف می‌گردد و تأکید بر اصلاح‌پذیری می‌شود. همچنین رفتارگرایی، با تأکید بر تأثیر محیط بر رفتار انسان و نفی اراده آزاد مطلق، مفهوم سنتی مسؤولیت کیفری را به چالش می‌کشد. این رویکرد زمینه‌ساز تحول در سیاست‌های کیفری و مبنایی مستحکم در راستای پذیرش همگرایی مسؤولیت کیفری و اختیار انسانی در پرتو تاب‌آوری ضعیف در برابر فشارهای روحی - روانی و یا افکار منفی مطرح در نظریه فشار عمومی است.

البته از دیدگاه نگارنده در نگاه تطبیقی، هر دو نظریه رفتارگرایی و روانکاوی به نحوی بنیادهای سنتی مسؤولیت کیفری را مورد تردید قرار داده و نقش مؤثری در جهت‌گیری سیاست‌های کیفری به‌سوی اصلاح و درمان ایفا کرده‌اند. با این حال، تفاوت‌های بنیادینی میان این دو دیدگاه وجود دارد: رفتارگرایی بر رفتارهای اکتسابی ناشی از شرطی‌سازی و تأثیر محرک‌های بیرونی تأکید دارد، در حالی که روانکاوی بر نقش ناخودآگاه و فرآیندهای ناهشیار ذهنی تمرکز می‌کند. در پارادایم رفتارگرایی، اراده انسان محصول محرک‌هایی است که در چهارچوب فرایند شرطی‌سازی، واکنش‌هایی ناخودآگاه را در او برمی‌انگیزند. از این رو در چهارچوب این رویکرد، اراده انسان تابع محرک‌های محیطی و سازوکار شرطی‌سازی است. بنابراین نقش اختیار بسیار محدود تلقی می‌شود؛ حال آن‌که در روانکاوی، رفتار فرد تحت سلطه تعارض‌های درونی و امیال ناهشیار قرار دارد و با وجود آن، نوعی اختیار نسبی برای فرد قائل است. از حیث علت‌شناسی بزهکاری نیز، رفتارگرایان ریشه جرم را در فرایندهای یادگیری از طریق تقلید یا تقویت محیطی می‌دانند، در حالی که روانکاوان آن را نتیجه تعارض‌های سرکوب‌شده، امیال ناهشیار و اختلال در مکانیزم‌های دفاع روانی تحلیل می‌کنند، در نتیجه، رفتارگرایی در تبیین مسؤولیت کیفری بر اصلاح رفتار از طریق بازپروری تأکید دارد و در صورت اثبات تأثیر محیط در شکل‌گیری رفتار مجرمانه، کاهش مسؤولیت را توجیه‌پذیر می‌داند، اما روانکاوی، کاهش

او در نظریه خود می‌گوید که مرتن بر فشارهای ساختاری جامعه تکیه و تأکید کرده است، در صورتی که باید به جنبه‌های روانی و عاطفی هم توجه داشت، چراکه بسیاری از جرایم ناشی از افکار و ذهنیت و بینش انسان‌ها است. بنابراین در کنار عینی بودن فشار، باید جنبه ذهنی بودن هم مد نظر قرار گیرد (صادقی، بی‌تا: ۴۶).

در چهارچوب نظریه فشار، مفهوم اراده در ارتکاب جرم به‌شکلی متفاوت از دیدگاه‌های سنتی حقوق کیفری تبیین می‌شود. در حقوق کیفری کلاسیک، اراده مجرمانه به‌عنوان یک تصمیم آگاهانه و آزاد در نظر گرفته می‌شود که شخص با اختیار کامل آن را شکل می‌دهد، اما نظریه فشار، این اراده را تحت تأثیر فشارهای ساختاری و اجتماعی می‌داند و اختیار و آزادی اراده را نسبی و محدود تلقی می‌کند. بر این اساس نظریه فشار استدلال می‌کند که افراد در شرایطی خاص، مانند فقر، تبعیض، بیکاری، نابرابری فرصت‌ها و طرد اجتماعی، در وضعیتی قرار می‌گیرند که راه‌های مشروع برای رسیدن به اهداف مورد پذیرش جامعه برای آن‌ها بسته است. در این شرایط، انتخاب ارتکاب جرم نه از روی آزادی کامل، بلکه از روی فشار و اجبار اجتماعی صورت می‌گیرد. همچنین از سویی دیگر وقتی شخصی در وضعیت نابرابر اجتماعی قرار دارد و احساس ناکامی شدید می‌کند، ارتکاب جرم ممکن است به‌عنوان تنها راه قابل دسترس برای رسیدن به اهداف جلوه کند. بنابراین اراده مجرمانه در چنین شرایطی نه یک اراده مطلقاً آزاد، بلکه یک «اراده ناگزیر و مخدوش» است. از این‌رو نظریه فشار، ضمن زیر سؤال بردن فرض آزادی اراده در همه شرایط، به حقوق کیفری هشدار می‌دهد که نمی‌توان همه افراد را با یک معیار ثابت و بی‌توجه به موقعیت اجتماعی‌شان قضاوت کرد. در واقع بسیاری از بزهکاران تحت فشار شرایط زیستی، اجتماعی و اقتصادی خاصی قرار دارند که نقش مستقیمی در شکل‌گیری اراده مجرمانه آن‌ها دارد. درنهایت از منظر جرم‌شناسی مبتنی بر نظریه فشار، مسؤولیت کیفری باید با در نظر گرفتن میزان آزادی واقعی اراده و میزان تأثیر فشارهای محیطی سنجیده شود. این نگاه، زمینه را برای رویکردهای عدالت‌محور، مانند عدالت ترمیمی، کاهش مجازات یا اقدامات حمایتی و بازپرورانه فراهم می‌سازد.

تهیدست برای رهایی از فشار ممکن است از روش‌های مجرمانه مانند سرعت و دادوستد مواد مخدر برای رسیدن به اهدافشان استفاده کنند (معظمی، ۱۳۸۸: ۷۷). مطابق این تئوری، افراد ناتوان همان چیزهایی را می‌خواهند که افراد توانمند، ولی برخی از آن‌ها وقتی درمی‌یابند که از طریق ابزارهای مشروع نمی‌توانند آن چیزها را به‌دست آورند، می‌کوشند تا از طریق فعالیت‌های غیرقانونی به خواسته‌هایشان برسند. نظریه فشار بر روابطی تأکید می‌کند که مانع از دستیابی صحیح برخی افراد به ارزش‌ها و اهداف و آرزوهایشان می‌شود. او معتقد است اعمال مجرمانه در نتیجه احساس محرومیت، خشم، سرخوردگی و فشار شکل می‌گیرد و این احساسات نیز در پی روابط اجتماعی منفی و مخرب به وجود می‌آید (معظمی، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

منشأ دوم در باب فشارهای زمینه‌ساز ارتکاب جرایم، تاب‌آوری ضعیف در برابر فشارهای روحی - روانی و یا افکار منفی است. نظریه علمی فشار در این حوزه با عنوان «نظریه فشار عمومی» و با نام «رابرت اگنیو» معروف است. او پیشینه پژوهش‌های مرتبط با فشار و پرخاشگری را وارد نظریه فشار خود کرد که ماهیتی روان‌شناختی - اجتماعی دارد. از دیدگاه او، فشار عامل مهمی در توضیح پدیده جرم و بزهکاری به‌شمار می‌رود، اما در تحلیل این فشار، باید به روابط منفی با دیگران نیز توجه ویژه داشت. وی در تکمیل نظریه خود، علاوه بر فشار ناشی از نرسیدن به اهداف، دو نوع فشار دیگر، یعنی فشار ناشی از حذف محرک‌های مثبت و فشار ناشی از حضور محرک‌های منفی را نیز مطرح نمود (Anne, 2007: 17).

اگنیو با نظریه‌های فشار کلاسیک که تنها محرک‌های مثبت ارزشمندی را که حذف شده‌اند، مورد آزمون قرار می‌دهند، مخالفت کرد. از نظر وی باید عناصر دیگری همچون دوری از وضعیت‌های دردناک هم به این دسته اضافه شود. به‌طور مثال کودکی از که نظر جسمی و جنسی مورد آزار قرار می‌گیرد، متحمل فشار زیادی می‌گردد که چنانچه فشارهای دوران کودکی منجر به خشم در او بشود، در این موقعیت روی آوردن به بزهکاری و ارتکاب جرم، مکانیسم فراری در مقابل این فشارها خواهد بود (Belshaw & Rodriguez, 2010: 139).

محدودی برای انتخاب دارند. این وضعیت، آن گونه که آمارتیا سن در نظریه توانمندی‌اش بیان می‌کند، اختیار را به «ظرفیت تحقق زندگی مطلوب» وابسته می‌کند نه صرفاً وجود انتخاب‌های انتزاعی (سن، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

۲-۲-۱-۲- ساختارهای سلطه و نابرابری آگاهی

نابرابری اجتماعی اغلب با نابرابری در قدرت همراه است. این امر موجب شکل‌گیری ساختارهای سلطه‌ای می‌شود که در آن، افراد طبقات پایین‌تر به گونه‌ای اجتماعی‌سازی می‌شوند که احساس بی‌قدرتی کرده و حتی از طلب حقوق خود نیز چشم می‌پوشند. در این حالت، محدودیت اختیار نه تنها بیرونی، بلکه درونی و ذهنی نیز می‌شود. از این رو در جوامع نابرابر، گروه‌های فرودست ممکن است به گونه‌ای اجتماعی‌سازی شوند که خود را فاقد توان تأثیرگذاری بر سرنوشت خود بدانند. این امر باعث شکل‌گیری نوعی اطاعت درونی شده از نظم موجود می‌شود و استقلال فکری و اختیاری افراد را تضعیف می‌کند.

پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، با مفهوم «خشونت نمادین» توضیح می‌دهد که نابرابری اجتماعی نه تنها با اجبار فیزیکی، بلکه با القای ارزش‌ها، هنجارها و ساختارهای فکری به فرودستان اعمال می‌شود.

خشونت نمادین نوعی خشونت غیرفیزیکی را توصیف می‌کند که در تفاوت قدرت بین گروه اجتماعی آشکار می‌شود. اغلب به‌طور ناخودآگاه مورد توافق طرفین قرار می‌گیرد و در تحمیل هنجار گروهی آشکار می‌شود که قدرت اجتماعی بیشتر را به گروه زبردست دارند. **بوردیو** تلاش کرد تا بر آن تأکید کند که خشونت نمادین عموماً یک کنش عمدی توسط یک قدرت هژمونیک نیست، بلکه تقویت ناخودآگاه وضعیت موجود است که توسط کسانی که در آن طبقه‌بندی اجتماعی وجود دارند به عنوان «هنجار» تلقی می‌شود (سن، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

۲-۲-۱-۳- فشارهای روانی و اجتماعی

نابرابری موجب افزایش استرس، اضطراب و احساس ناتوانی در افراد می‌شود. این شرایط روانی، قدرت تصمیم‌گیری آگاهانه و آزادانه را کاهش می‌دهد و افراد را به سمت تصمیم‌های واکنشی، زودگذر و گاه ناپسند سوق می‌دهد. به‌بیانی دیگر

۲-۲- سازوکار اثرگذاری فشار بر فرد و فرآیند ارتکاب جرم تقسیم‌بندی‌های مختلفی از رویکردهای تبیین‌کننده جرم در ادبیات نظری جرم صورت گرفته است. یکی از این تقسیم‌بندی‌های جامع و مهم توسط **سیگل** ارائه شده است. **سیگل** در این کتاب، پنج رویکرد را در تبیین جرایم مهم می‌داند که یکی از آن‌ها، رویکرد ساختارهای اجتماعی است. در رویکرد ساختارهای اجتماعی، الزام‌های اقتصادی و اجتماعی، تعیین‌کننده‌های اصلی الگوهای رفتارهای مجرمانه هستند. جرم در این رویکرد، نتیجه موقعیت‌های افراد در ساختارهای اجتماعی است (نوغانی دخت‌بهمنی و میرمحمدتبار، ۱۳۹۴: ۸۷). از این رو نقش و سازوکار اثرگذاری فشار بر فرد در فرآیند ارتکاب جرم را در دو حوزه نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های اقتصادی تبیین خواهیم نمود.

۲-۲-۱- نقش نابرابری‌های اجتماعی در کاهش اختیار انسانی

در بسیاری از جوامع، نابرابری‌های اجتماعی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم اختیار انسانی محدود می‌کنند. بررسی این رابطه نشان می‌دهد که آزادی فردی بدون عدالت اجتماعی تحقق‌پذیر نیست. نابرابری‌های اجتماعی، نه فقط مانع رشد فردی‌اند، بلکه به‌طور مستقیم بر اختیار انسانی سایه می‌افکنند. آزادی واقعی، تنها در سایه برابری نسبی فرصت‌ها و دسترسی عادلانه به منابع محقق می‌شود. نقش نابرابری‌های اجتماعی در کاهش اختیار انسانی، موضوعی است که هم در علوم اجتماعی و هم در فلسفه اخلاق و حقوق اهمیت زیادی دارد. این نقش را می‌توان از چند زاویه بررسی نمود:

۲-۲-۱-۱- محدودیت امکان انتخاب‌ها

نابرابری اجتماعی اغلب به‌معنای نابرابری در دسترسی به منابع، آموزش، بهداشت، اطلاعات و فرصت‌هاست. افرادی که در طبقات پایین‌تر جامعه قرار دارند، عملاً از بسیاری از گزینه‌هایی که برای افراد مرفه ممکن است، محروم‌اند. به‌عبارتی، اختیار انسانی آن‌ها نه از نظر نظری، بلکه از نظر عملی محدود می‌شود. در شرایط نابرابر، امکان بهره‌مندی از آموزش، بهداشت، شغل، اطلاعات و دیگر منابع اساسی به‌طور نابرابر توزیع می‌شود. نتیجه آن است که افراد محروم از منابع، علی‌رغم این‌که از نظر نظری آزادند، در عمل گزینه‌های

همکاران، ۱۳۹۴: ۳۰۲). از این‌رو زندگی در فقر مزمن یا تحت فشارهای ناشی از اجتماع یا خانواده و ...، با کاهش کارکردهای شناختی و توان تصمیم‌گیری همراه است که به‌نوبه خود می‌توان زمینه‌ساز و بسترساز وقوع جرایم باشد.

۲-۲-۲ نقش نابرابری‌های اقتصادی در کاهش اختیار انسانی

اختیار انسانی، در معنای کلاسیک آن، که به توانایی افراد برای انتخاب و تصمیم‌گیری آگاهانه در زندگی خود اشاره دارد، در صورتی معنادار و واقعی است که افراد از امکانات و شرایط نسبی برابر برای تحقق تصمیمات خود برخوردار باشند. نابرابری‌های اقتصادی، با ایجاد شکاف میان طبقات مختلف جامعه، عملاً مرزهای اختیار را محدود کرده و باعث می‌شوند که برخی افراد یا گروه‌ها عملاً فاقد قدرت تصمیم‌گیری مؤثر باشند (علی‌وردی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۱۹). با توجه به رویکردهای تبیین‌کننده که توسط سیگل ارائه شده است، حوزه اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برای تبیین جرم برخوردار است؛ به این علت که در سه رویکرد از پنج رویکرد اصلی تبیین‌کننده جرم، نقش عوامل اقتصادی (اعم از خرد و کلان) مهم است. محاسبه هزینه - فایده برای ارتکاب رفتارهای مجرمانه در افراد در قالب نظریه‌های انتخاب عاقلانه، نشان‌دهنده استفاده از مباحث اقتصاد خرد در جرم‌شناسی است. تأثیر عوامل ساختاری اقتصاد، مانند فقر، بیکاری، تورم و طبقه بر جرم، جزء مباحث اقتصاد کلان قرار دارد. همچنین عوامل اقتصادی مثل نابرابری اقتصادی و طبقاتی جزء مباحث اقتصادی کلان است که در قالب نظریات انتقادی قرار می‌گیرد. بنابراین حوزه اقتصاد و عوامل مطرح‌شده در این حوزه، می‌تواند تبیین چند سطحی (خرد و کلان) از عوامل مؤثر بر جرم ارائه دهد. تبیین چندسطحی یکی از مزیت‌های حوزه اقتصادی است که حوزه‌های دیگر از آن محروم هستند. سطح تبیین نظریات زیست‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسانه در حد سطح خرد است و از آن فراتر نمی‌رود. از این‌رو حوزه اقتصاد و نظریات موجود در آن می‌تواند هم تبیین چندسطحی (سطح خرد و کلان) و هم تبیین چند رویکردی (رویکرد انتخاب عاقلانه، رویکرد ساختارهای اجتماعی و رویکرد انتقادی) از جرم ارائه کند. به عنوان مثال نتایج یک فراتحلیل گویای آن است که متغیر نابرابری درآمدی، بیشترین تأثیر را بر جرم سرقت در مطالعات

زندگی در شرایط نابرابر، فشارهای روانی مداومی به فرد تحمیل می‌کند. اضطراب ناشی از فقر، تبعیض و بی‌ثباتی اقتصادی، قدرت تحلیل منطقی و تصمیم‌گیری آزاد را کاهش می‌دهد. این وضعیت می‌تواند فرد را به انتخاب‌های ناگهانی، غیرعقلانی یا حتی آسیب‌زننده به خود و دیگران و در نهایت ارتکاب جرم سوق دهد. همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، نظریه فشار عمومی ارائه‌شده از سوی «رابرت اگنیو» یکی از جامع‌ترین نظریه‌های جرم‌شناسی است، با تأکید بر نقش فشارهای روانی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین احساسات منفی ناشی از آن‌ها، چهارچوبی قوی برای تحلیل رفتارهای انحرافی و مجرمانه ارائه می‌دهد. برای نمونه، دوره دانشجویی مرحله‌ای از زندگی است که در آن، نظارت والدین معمولاً کاهش می‌یابد و ارتباط با گروه‌های مختلف همسالان افزایش پیدا می‌کند؛ این وضعیت می‌تواند زمینه‌ساز فشارهای اجتماعی متعددی باشد. بسیاری از دانشجویان به دلیل تجربه شکست‌های عاطفی ناشی از فروپاشی خانواده یا تغییرات پی‌درپی در ساختار خانوادگی، خود را در معرض فشار روانی می‌یابند. افزون بر این، برخی از آن‌ها توانایی لازم برای مقابله با انتظارات تحصیلی و اجتماعی را ندارند. این ضعف‌ها ممکن است به تدریج موجب طرد شدن از سوی جامعه شوند؛ طردی که خود منبعی تازه برای تجربه فشارهای بیشتر است (Siegel, 1998: 181). در این نظریه، دلایل ارتکاب رفتارهای انحرافی در میان افراد، به فشارهایی که در زندگی اجتماعی به فرد تحمیل می‌شود، برمی‌گردد و افرادی که نتوانند این فشارها و تنش‌ها را تحمل کنند، از رفتارهای انحرافی به‌عنوان راهی برای کاهش این اضطراب‌ها و تنش‌ها استفاده می‌کنند. یکی از ویژگی‌های این نظریه این است که به بررسی انواع متفاوت رفتارهای انحرافی که توسط مردان و زنان رخ می‌دهد، می‌پردازد. براساس این نظریه، مردان و زنان به دلایل گوناگون، رفتارهای انحرافی متفاوتی از خود نشان می‌دهند، مثلاً مردان ممکن است احساس کنند که برای ارتکاب رفتار مجرمانه توانایی بیشتری دارند و زنان و مردان به دلیل جامعه‌پذیری‌شان، به‌نحو متفاوتی با منابع فشار مقابله می‌کنند، مثلاً زنان بیشتر اشکال درونی رفتار نابهنجار را بروز می‌دهند، مانند پرخوری زیاد و مردان اغلب اشکال بیرونی رفتار نابهنجار را نشان می‌دهند، مثل خشونت (علی‌وردی‌نیا و

است نیروی کار خود را بفروشد تا زنده بماند، نه برای تحقق خویشتن، بلکه برای بازتولید سرمایه (علیوردی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۱۹).

۲-۲-۳- تأثیر روانی فقر بر تصمیم‌گیری

تحقیقات نشان داده‌اند که فقر موجب کاهش تمرکز ذهنی، برنامه‌ریزی و توان تحلیل می‌شود. **سندھیل مولاینیتان و الدار شفیر** در کتاب «کمیابی؛ چرا بسیار کم‌داشتن این قدر مهم است» بر این عقیده‌اند که فقر ذهن را به حالت بقا فرو می‌برد، جایی که تصمیمات بلندمدت قربانی نیازهای فوری می‌شوند (Mullainathan & Shafir, 2013: 17).

۲-۲-۴- ایجاد نابرابری در مشارکت اجتماعی و سیاسی

مسئله اساسی نظریه تحلیل کنش پارسونز، مسئله نظم اجتماعی است. **پارسونز** چهار شکل کارکردی عام را برای هر نظام اجتماعی در هر سطحی مطرح می‌نماید: ۱- انطباق با محیط؛ ۲- دستیابی به هدف؛ ۳- انسجام؛ ۴- حفظ انگاره‌های فرهنگی. **پارسونز** مشکل اساسی نظام اجتماعی را عمدتاً در بعد انسجامی می‌بیند. بحث اصلی **پارسونز** در تبیین انحرافات اجتماعی برمبنای پیش‌فرضی که در مورد خرده‌نظام‌های چهارگانه: ۱- فرهنگ؛ ۲- اجتماع؛ ۳- سیاست؛ ۴- اقتصاد مطرح کرده، شکل گرفته است. کارکردهای مناسب هر یک از این خرده‌نظام‌ها و ارتباط و کنش متقابل بین آن‌ها، عامل کنترل‌کننده جامعه و همچنین، عامل بقا و پایداری نظام اجتماعی است. در مقابل، عدم تعادل و بی‌سازمانی در هر یک از خرده‌نظام‌ها، حیات جامعه را تهدید کرده، زمینه را برای رفتار انحرافی فراهم می‌سازد. از نگاه جامعه‌شناسی پارسونزی، نهادها و سازمان‌های اجتماعی، عوامل اجرایی و ابزارهای جامعه‌پذیری، الگوهای رفتاری و درونی‌ساختن آن‌ها در افراد هستند. در صورتی که نهادها و سازمان‌های کارگزار جامعه‌پذیری، نظیر خانواده، مدرسه، بازار و وسایل ارتباط جمعی کارایی لازم را نداشته باشند، جامعه دچار بی‌سازمانی اجتماعی شده و پیامد آن، شیوع رفتار انحرافی در جامعه است. **پارسونز**، آنومی را نیز حاصل گسیختگی کامل نظم هنجاری می‌داند. باتوجه به ارتباط تنگاتنگ بین خرده‌نظام‌های نظریه **پارسونز**، می‌توان استنباط کرد که خرده‌نظام اقتصاد هم به‌طور مستقیم و هم به‌طور

انجام‌شده دارد. پس از این متغیر، متغیرهای نرخ بیکاری، نرخ تورم، نرخ فقر، نرخ تراکم جمعیت، نسبت جمعیت جوان، نرخ شهرنشینی و نرخ طلاق بیشترین تأثیر را بر متغیر وابسته سرقت داشتند. همچنین تأثیر همه این متغیرهای مستقل بر متغیر سرقت در حد قوی بود. متغیر نابرابری درآمدی، بیشترین تأثیر را بر متغیر وابسته جرم کل به خود اختصاص داد. نرخ بیکاری و نرخ فقر در رده بعدی بیشترین متغیرهای تأثیرگذار بر متغیر جرم کل بودند. تأثیر همه این متغیرهای مستقل بر متغیر جرم کل در حد متوسط بود. بیشترین متغیر تأثیرگذار بر متغیر وابسته جرم قتل، مربوط به متغیر نرخ بیکاری می‌شود. پس از این متغیر، متغیرهای نرخ صنعتی‌شدن و نرخ فقر بیشترین تأثیر را بر متغیر جرم قتل در تحقیقات مرور شده داشتند. همچنین تأثیر همه این متغیرهای مستقل بر متغیر قتل در حد متوسط بود (نوغانی دخت‌بهمنی و میرمحمدتبار، ۱۳۹۴: ۹۸). از این رو نابرابری‌های اقتصادی نه تنها شکاف درآمدی ایجاد می‌کنند، بلکه زمینه‌ساز کاهش اختیار انسانی در سطح فردی و اجتماعی هستند. کاهش این نابرابری‌ها نه فقط یک هدف اقتصادی، بلکه ضرورتی برای تحقق عدالت، آزادی و کرامت انسانی و درنهایت مسؤولیت کامل افراد در برابر اعمال ارتكابی خویش است. این نقش را در ابعاد ذیل می‌توان بررسی و تبیین نمود:

۲-۲-۲-۱- محرومیت از فرصت‌ها و گزینه‌های انتخاب

افرادی که از منابع اقتصادی کافی برخوردار نیستند، در بسیاری از حوزه‌های زندگی (آموزش، سلامت، مسکن، تغذیه، اشتغال) امکان انتخاب آزادانه ندارند. **آمارتیا سن** در این باره تأکید می‌کند که آزادی نه فقط به معنای نبود مانع، بلکه به معنای دسترسی واقعی به گزینه‌های مطلوب است (سن، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

۲-۲-۲-۲- افزایش وابستگی و تضعیف استقلال فردی

در جوامعی با نابرابری شدید، افراد فقیر وابسته به نهادهای خیریه، کمک‌های دولتی یا شغل‌هایی با حداقل دستمزد می‌شوند. این وضعیت، اختیار آنان را در تعیین مسیر زندگی‌شان سلب کرده و حتی گاه آن‌ها را مجبور به پذیرش شرایط ناعادلانه می‌سازد. **مارکس** این حالت را «بیگانگی کارگر از خویشتن» می‌نامد. معتقد است که در این شرایط فرد مجبور

در چنین شرایطی، فاعل مجرمانه در فضایی از تعارض درونی و فقدان منابع مقابله‌ای قرار می‌گیرد که تصمیم‌گیری آگاهانه و انتخاب بدیل‌های مشروع را دشوار و در برخی موارد ناممکن می‌سازد، بدین ترتیب تمسک صرف به مفهوم سنتی «اختیار» در تحلیل چنین رفتارهایی، تصویری غیرواقع‌گرایانه و تقلیل‌گرایانه از وضعیت روانی و اجتماعی مرتکب ارائه می‌دهد. این امر مستلزم بازخوانی انتقادی مفهوم مسؤولیت کیفری است، به‌ویژه آن هنگام که کنش مجرمانه را نمی‌توان صرفاً محصول اراده آزاد فرد دانست، بلکه باید آن را در زمینه فشارهایی تحلیل کرد که حوزه تصمیم‌گیری وی را محدود ساخته‌اند، در نتیجه آن چه ضرورت می‌یابد، عبور از دوگانه‌انگاری سنتی «مسؤول / غیرمسؤول» و پذیرش طیفی از مسؤولیت کیفری است که با درجه کنترل فاعل بر رفتار خود متناسب‌سازی می‌شود.

نظام حقوقی ایران نیز، هرچند به‌صورت محدود و موردی، نشانه‌هایی از این رویکرد نسبی‌گرایانه را بروز داده است. به عنوان مثال به‌نظر می‌رسد اطلاق ماده ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی، درخصوص اعمال قاعده درأ، درباره هریک از شرایط مسؤولیت کیفری، زمانی که مرتکب، در لحظه ارتکاب جرم به دلیل اختلال نسبی در قوه ادراک فاقد اراده لازم برای تحقق مسؤولیت کیفری بوده و از تحمل کامل نتایج رفتارش معذور است و یا در ماده ۹۱ در بیان مواردی که مرتکب قادر به درک ماهیت جرم انجام شده یا حرمت آن نبوده یا در رشد و کمال عقل او شبهه‌ای ایجاد شود، براساس سن فرد در زمان ارتکاب، قائل به درجه‌بندی مجازات اطفال و نوجوانان شده است، قرینه‌ای بر پذیرش نهاد مسؤولیت کاهش‌یافته در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد (احمدیان، ۱۳۹۹: ۵۴).

همچنین به‌عنوان نمونه، بند ۲ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، «تأثیر شرایط خاص یا فشارهای روانی» را از موجبات تخفیف مجازات می‌داند؛ امری که حکایت از پذیرش ضمنی اثر عوامل محدودکننده اختیار در نظام تقنینی دارد. همچنین رویه قضایی و برخی نظریات فقهی نیز با پذیرش نقش اختلالات شخصیت یا رشد روانی - اجتماعی ناکامل، در تضعیف عنصر تقصیر مشارکت داشته‌اند. بر این اساس، می‌توان

غیرمستقیم با خرده‌نظام اجتماع و عنصر اساسی آن، یعنی انسجام رابطه دارد. بنابراین می‌توان بیان کرد که اختلال در خرده‌نظام اقتصاد (مثال تورم، نابرابری درآمدی، بیکاری و ...) می‌تواند به اختلال در خرده‌نظام اجتماع (بی‌نظمی، کج‌روی و جرم) منجر گردد (نوغانی دخت‌بهمنی و میرمحمدتبار، ۱۳۹۴: ۸۸). از سویی دیگر افراد در طبقات پایین اقتصادی، معمولاً کمتر در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت می‌کنند. این مسأله موجب کاهش اختیار جمعی آنان در تعیین سرنوشت جامعه می‌شود. نظریه عدالت راولز نیز تأکید دارد که برای تحقق آزادی واقعی، باید تفاوت‌های اقتصادی به‌گونه‌ای تنظیم شود که به نفع فرودستان باشد.

۳- نسبت میان اختیار و فشار و لزوم بازاندیشی در مسؤولیت کیفری

از منظر سنتی حقوق کیفری، مسؤولیت کیفری مبتنی بر اراده و اختیار آگاهانه فاعل است. این تلقی که ریشه در آموزه‌های کلاسیک لیبرالی دارد، ناظر بر فرضی عقلانی از انسان است که در وضعیت‌های مختلف، امکان انتخاب میان رفتار قانونی و غیرقانونی را داراست. به موجب این دیدگاه، تنها در صورتی می‌توان فردی را مستوجب سرزنش و مجازات دانست که کنش مجرمانه وی ناشی از اختیار آزادانه و تصمیم‌گیری آگاهانه باشد. با این حال، دستاوردهای جدید جرم‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی، به‌ویژه نظریه فشار عمومی، این انگاره را با پرسش‌های جدی مواجه ساخته‌اند. نظریه فشار عمومی که توسط رابرت اگنیو توسعه یافته، با شناسایی مجموعه‌ای از فشارهای محیطی، ساختاری و روانی که بر کنش فرد اثر می‌گذارند، مدعی است که رفتار مجرمانه می‌تواند واکنشی قابل پیش‌بینی به این فشارها تلقی گردد. بر این مبنا، فشارهایی نظیر ناکامی در تحقق اهداف فرهنگی مشروع، تجربه مزمن محرک‌های منفی یا حذف محرک‌های مثبت (همچون از دست دادن حمایت عاطفی یا اقتصادی)، ظرفیت‌های شناختی و عاطفی فرد را تحت تأثیر قرار داده و دامنه کنش‌های ارادی وی را به‌طور محسوسی محدود می‌سازند. این فشارها غالباً به تولید هیجانات منفی نظیر خشم، استیصال و افسردگی منجر شده و تصمیم‌گیری عقلانی را مختل می‌کنند (Agnew, 1992: 53).

بحران یوگسلاوی سابق، این بار نظریه فشار عمومی نه فقط در ادبیات دکترین و نویسندگان حقوق بین‌الملل، بلکه در مذاکرات و جلسات رسیدگی دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی نیز به کار گرفته شد، اما این نظریه باز هم در آرای دادگاه به صورت مستقیم تبلور پیدا نکرد (Marchuk, 2014: 39-40).

بحران رواندا و جنگ داخلی ناشی از آن، نقطه عطفی برای نظریه فشار عمومی و حقوق بین‌الملل کیفری می‌باشد. در بحران رواندا، جنگ داخلی دارای ریشه‌های سیاسی و نیز نبرد برای تأمین منابع غذایی و همچنین بحران‌های زیست‌محیطی بود. فقدان منابع غذایی و خشکسالی نقطه سرآغاز ایجاد بحران سیاسی و مطرح شدن موضوعات راجع به عدم کفایت سیاسی دولت بود. در این بحران، شورای امنیت سازمان ملل متحد در چهارچوب قطعنامه‌های مختلف خود به ریشه‌های بحران و ضرورت رفع آن‌ها اشاره داشت. همچنین در مواجهه با جنایات ارتكابی توسط طرفین درگیر، شرایط بحرانی و کمبودهای موجود را مورد اشاره و تأکید قرار داد (deGuzman & Oosterveld, 2020: 265-267).

پس از دهه ۹۰ میلادی، توجه به ریشه‌های بحران و کمک به حل آن‌ها مورد توجه شورای امنیت و سازمان ملل متحد قرار گرفت. یکی از عوامل مهم در ایجاد نظریه فشار عمومی و شکل‌گیری بحران‌ها، مسائل اقتصادی و کمبودهای راجع به غذا و آب می‌باشد. گروه بانک جهانی در این میان، یکی از قدرتمندترین بازیگران بین‌المللی برای اعطای وام و رفع بحران‌ها محسوب می‌شود. در همین راستا، گروه بانک جهانی ارائه کمک‌های خود را معطوف به دولت‌های ناتوان نمود. تقریباً از سال ۲۰۰۰ به بعد جهت‌گیری خاصی در اعطای وام و کمک‌های مالی از سوی بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و نیز انجمن بین‌المللی توسعه دیده می‌شود. این جهت‌گیری‌ها هم در فعالیت‌های انفرادی و نیز در فعالیت‌های مشترک (مقصود ما همکاری با سایر مؤسسات و ترتیبات مالی بین‌المللی و منطقه‌ای می‌باشد) قابل مشاهده است. کشورهای فقیر و نیز کشورهای در حال توسعه‌ای که با بحران‌های داخلی مواجهند و یا به تعبیر دیگر، دولت‌های ناتوان محسوب می‌شوند، در اولویت دریافت وام و کمک‌های مالی قرار گرفته‌اند. با ورود

گفت که بازاندیشی در مسؤولیت کیفری از خلال نظریه فشار عمومی، نه درجهت نفی مسؤولیت فاعل، بلکه در راستای تحقق عدالت کیفری واقع‌گرا و انسانی‌تر است. نظام حقوقی باید از رهگذر پذیرش پیچیدگی‌های کنش انسانی و تأثیرپذیری آن از شرایط اجتماعی و روانی، به سمت طراحی سازوکارهایی برای ارزیابی درجه مسؤولیت و نه صرف وجود یا فقدان آن، گام بردارد. این مهم، مستلزم تلفیق مفاهیم بنیادین حقوق کیفری با داده‌های نوین جرم‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی و درنهایت، شکل‌گیری گفتمانی میان‌رشته‌ای در عرصه نظریه‌پردازی کیفری است.

۴- مصادیق کاربرد نظریه فشار عمومی در حقوق بین‌الملل کیفری

در فضای حقوق بین‌الملل کیفری مصادیق متعددی بحران‌ها و مخصصات مسلحانه وجود دارد که در تحلیل مسؤولیت کیفری افراد و احراز عنصر عمد مجرمانه به نظریه فشار عمومی و مبانی آن اشاره شده است. یکی از مواردی که نظریه فشار عمومی در تحلیل آن به کار گرفته شد، جنایات آلمان نازی در جنگ جهانی دوم بود. دادگاه نورمبرگ (برای رسیدگی به جنایات آلمان) و دادگاه توکیو (برای رسیدگی به جنایات ژاپن) به صورت مستقیم هیچ‌گونه اشاره‌ای به این نظریه و کارکردهای آن نداشتند، اما پس از صدور آرا و مجازات متهمین، دکترین و نویسندگان حقوقی در تفسیر و تبیین آرای مزبور به سوی نظریه فشار عمومی و مبانی رفتاری - اجتماعی آن اشاره داشتند. در واقع، برای علت‌شناسی و یافتن ریشه‌های شکل‌گیری بحران، فضای حکومت آلمان نازی و مجموعه کنش‌ها و واکنش‌های صورت گرفته در فاصله دو جنگ جهانی مطرح شد (Bantekas & Mylonaki, 2014: 24-25). فشارهای بسیار سنگین سیاسی و محرومیت‌های شدیدی که برای دولت آلمان از سوی جامعه ملل و فاتحان جنگ جهانی اول ایجاد شد، بستر مناسبی برای شکل‌گیری عناصر نظریه فشار عمومی و ترغیب به همراهی با حزب نازی ایجاد نمود. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، این نظریه و عناصر آن با احتیاط و به سختی در ادبیات نویسندگان مطرح شد، زیرا در فضای افکار عمومی، این نظریه برای تطهیر و توجیه اقدامات حزب نازی و جنایات آلمان در جنگ جهانی مطرح شده بود. با گذشت زمان و رخ دادن

عمومی، انسان‌ها در شرایط فشارهای ساختاری و روانی، ممکن است تنها از مقداری از اختیار برخوردار باشند، نه اختیار کامل. از این رو باید از مدل دوگانه «مسئول / غیرمسئول» عبور کرد و به سوی پذیرش طیفی از مسؤلیت کیفری حرکت نمود، به گونه‌ای که شدت، عمق و تداوم فشارهای مؤثر بر رفتار، در تعیین درجه سرزنش‌پذیری و مجازات لحاظ گردد (Wood & Gannon, 2013: 17-19).

۵-۲- توسعه نهادهای کیفری مبتنی بر ارزیابی فردی شده
در طراحی سیاست‌های جنایی باید به سوی شخصی‌سازی مسؤلیت کیفری حرکت کرد. این مهم از طریق تقویت جایگاه نهادهایی چون کارشناس روان‌شناسی کیفری، مددکار اجتماعی و ارزیابی‌کننده خطر در فرآیند دادرسی قابل تحقق است. به جای تکیه صرف بر نوع جرم، باید وضعیت روانی، اجتماعی و زمینه‌های فشار فردی به عنوان عوامل مؤثر در تعیین مسؤلیت و نوع پاسخ کیفری مورد توجه قرار گیرد (Regoli et al, 2016: 15).

۵-۳- بازنگری در سیاست‌های تقنینی مرتبط با تخفیف، تعلیق و جایگزین‌های حبس
قانون‌گذار باید نقش فشارهای روانی، اجتماعی و اقتصادی را به صورت صریح و شفاف در سیاست‌های تقنینی لحاظ کند. توسعه و تبیین مصادیق فشار مؤثر بر رفتار در مواد مربوط به تخفیف (مانند مواد ۳۷ و ۳۸ قانون مجازات اسلامی)، تعلیق اجرای مجازات و تعیین مجازات‌های جایگزین حبس، می‌تواند گامی عملی برای تلفیق اصول کیفری با یافته‌های جرم‌شناسی باشد.

۵-۴- طراحی سازوکارهای آموزشی و بین‌رشته‌ای برای قضات و مأموران اجرای عدالت کیفری
درک صحیح از نقش فشار در شکل‌گیری رفتار مجرمانه، مستلزم آموزش تخصصی قضات، دادیاران و مأموران نهادهای کیفری است. گنجاندن مفاهیم جرم‌شناسی نوین، از جمله نظریه فشار عمومی، در آموزش‌های ضمن خدمت، موجب می‌شود تا فرآیند قضاوت و صدور رأی، از منظر انسانی‌تر و واقع‌گرایانه‌تری صورت گیرد.

مفهوم دولت‌های ناتوان به رویه گروه بانک جهانی ارائه تفسیری موسع از اهداف و اشتغالات بانک جهانی آغاز شد (Kyriakakis, 2021: 42-43). در واقع وام و کمک‌های مالی در اساس برای مبارزه با فقر اعطا می‌شد، اما این اعتقاد به وجود آمد مادامی که مسأله آموزش در جهت رفع بی‌سوادی، مسأله بهداشت در جهت ارتقای سلامت و نیز دسترسی به منابع آب آشامیدنی و غذای سالم در جهت رفع گرسنگی حل نشده است، اعطای وام و کمک‌های مالی به مثابه یک مسکن عمل می‌کند که نمی‌تواند معضل فقر را به صورت مبنایی حل و فصل کند. عدم رفع معضل فقر نیز دلیل اصلی بسیاری از بحران‌ها و مخاصمات داخلی می‌باشد (Fraser & Leyh, 2020: 17-18).

۵- لزوم طراحی یک نظام مسؤلیت کیفری تطبیقی و واقع‌گرایانه

تحلیل‌های پیش‌گفته نشان می‌دهد که پذیرش نظریه فشار عمومی و یافته‌های نوین علوم اجتماعی و روان‌شناختی در باب محدودیت‌های اختیار انسانی، مستلزم بازاندیشی در ساختار سنتی مسؤلیت کیفری است. از این رو تطبیق مسؤلیت کیفری با نظریه فشار عمومی مستلزم پذیرش آن است که رفتار مجرمانه، در بسیاری موارد، واکنشی انسانی به شرایط غیرانسانی است. نظام کیفری کارآمد و منصفانه، نظامی است که در آن درک واقع‌گرایانه از شرایط انسانی مرتکبان با اصول بنیادین حقوق جزا، از جمله اصل عدالت و تناسب میان جرم و مجازات، در تعادل باشد. طراحی نظام کیفری واقع‌گرایانه ایجاب می‌کند که هم اصول بنیادین حقوق جزا حفظ شود و هم محدودیت‌های انسانی و روان‌شناختی در فرآیند تصمیم‌گیری مجرمانه مورد توجه قرار گیرد (Agnew, 2006: 126). این تحول، شرط لازم برای تحقق عدالت کیفری انسانی و پیش‌گیرانه است. در این راستا، پیشنهادهایی در دو سطح نظری و عملی ارائه می‌گردد.

۵-۱- پذیرش مدل طیفی از اختیار و مسؤلیت

نخستین گام در راستای همگرایی مسؤلیت کیفری با نظریه فشار عمومی و تحقق عدالت کیفری واقع‌گرا، کنار گذاشتن نگاه مطلق‌گرا به مفهوم اختیار است. براساس داده‌های نظریه فشار

۵-۵- همگرایی نظام حقوقی با یافته‌های علوم رفتاری و اجتماعی

نظام مسؤولیت کیفری در ایران می‌تواند با تکیه بر آموزه‌های فقهی (نظیر عنصر «اختیار» در تحقق تکلیف و عقاب)، ظرفیت مناسبی برای پذیرش نگاه ترکیبی دارد. هم‌افزایی میان حقوق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی، می‌تواند به شکل‌گیری یک گفتمان کیفری همگرایانه منجر شود که در آن، مسؤولیت کیفری نه در تقابل با علم، بلکه در تعامل با آن بازتعریف می‌شود.

نتیجه‌گیری

نظام مسؤولیت کیفری سنتی بر مبنای فرض اختیار کامل و اراده آگاهانه فاعل طراحی شده است. نظام کنونی مسؤولیت کیفری در ایران عمدتاً دوگانه‌نگر (مسؤول / غیرمسؤول) باقی مانده است. با این حال، یافته‌های نظریه فشار عمومی و مطالعات روان‌شناسی اجتماعی نشان می‌دهند که فشارهای ساختاری، روانی و محیطی می‌توانند به شدت بر دامنه انتخاب‌های فرد اثر بگذارند و اختیار او را محدود سازند، اما به‌زعم نگارنده میزان تأثیر فشارهای محیطی و روانی در شکل‌گیری رفتار مجرمانه غالباً در فرآیند دادرسی کیفری نادیده گرفته می‌شود یا نقش مبهمی دارد. همچنین فقدان سازوکارهای ارزیابی تخصصی فشارها و نبود نظام آموزشی میان‌رشته‌ای برای قضات و ضابطان، اجرای عدالت متناسب را دشوار کرده است. همگرایی مسؤولیت کیفری با نظریه فشار عمومی، نه تهدیدی برای نظم عمومی، بلکه تلاشی برای تحقق عدالت تطبیقی، انسانی و کارآمد است. چنین رویکردی با آموزه‌های اسلامی، اصول دادرسی منصفانه و تحولات نوین جرم‌شناختی سازگار بوده و می‌تواند افق تازه‌ای برای سیاست جنایی ایران بگشاید. به‌زعم نگارنده تنها راهکار در این راستا، اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه و ترکیبی که هم اصول حقوق کیفری و هم یافته‌های علوم رفتاری را در نظر بگیرد، از این‌رو برای تطبیق نظام حقوق کیفری ایران با این واقعیت‌ها، پیشنهادهای در قالب اصلاح تقنینی، سیاست‌گذاری قضایی و آموزش بین‌رشته‌ای ارائه می‌شود:

- بازنگری تقنینی در نظام مسؤولیت کیفری: اصلاح و شفاف‌سازی مواد ۳۷ و ۳۸ قانون مجازات اسلامی با گنجاندن مصادیق عینی فشارهای اجتماعی و روانی مؤثر در ارتکاب جرم و تصویب ماده‌ای مستقل با عنوان «کاهش مسؤولیت ناشی از فشار»، مشابه نهاد مسؤولیت کیفری تقلیل‌یافته در حقوق کیفری تطبیقی.

- نهادینه‌سازی سازوکارهای تشخیص فشار در فرآیند دادرسی: ایجاد واحدهای تخصصی ارزیابی روانی - اجتماعی در دادسراها، با حضور روان‌شناس، مددکار و جرم‌شناس و همچنین الزام قضات به استفاده از گزارش ارزیابی فشار در تعیین مسؤولیت کیفری و میزان مجازات.

- آموزش میان‌رشته‌ای برای قضات و ضابطان دادگستری: طراحی دوره‌های ضمن خدمت با همکاری دانشکده‌های روان‌شناسی، علوم اجتماعی و جرم‌شناسی و همچنین آشنایی با نظریه‌های فشار، اضطراب و اختلالات شخصیت در رفتار کیفری، به‌منظور صدور رأی مبتنی بر واقعیت‌های انسانی.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانت‌داری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردید.

تعارض منافع: تدوین این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: نگارش مقاله به‌صورت مشترک توسط نویسندگان انجام گرفته است.

تشکر و قدردانی: از تمام کسانی که ما را در تهیه این مقاله یاری رسانده‌اند، سپاسگزاریم.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی سامان یافته است.

منابع و مأخذ

الف. منابع فارسی

دیدگاه رفتارگرایی و علم‌النفس فلسفی». فصلنامه اندیشه مدیریت راهبردی، ۱۴(۲): ۴۲۳-۴۵۸.

- معظمی، شهلا (۱۳۸۸). *بزهکاری کودکان و نوجوانان*. چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.

- موسوی مجاب، سیددرید (۱۴۰۳). «اراده و تأثیر آن بر مسؤولیت جنایی: با رویکرد به نظام حقوقی کشورهای اسلامی». فصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری کشورهای اسلامی، ۱(۱): ۶۴-۸۲.

- نوغانی دخت‌بهمنی، محسن و میرمحمدنبار، احمد (۱۳۹۴). «بررسی عوامل اقتصادی مؤثر بر جرم (فراتحلیلی از تحقیقات انجام‌شده در ایران)». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی، ۴(۳): ۸۵-۱۰۲.

ب. منابع انگلیسی

- Agnew, R (2006). *Pressured into Crime: An Overview of General Strain Theory*. Oxford: Oxford University Press.

- Agnew, R (1992). "Foundation for a General Strain Theory of Crime and Delinquency". *Criminology*, 30(1): 47-88.

- Anne, FK (2007). *Gender Differences in Delinquency and Health Risk Behaviors: A Test of General Strain Theory*. Unpublished Doctoral Dissertation. Austin: The University of Texas.

- Bantekas, I & Mylonaki, E (2014). *Criminological Approaches to International Criminal Law*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Belshaw, S & Rodriguez, J (2010). "General Strain Theory: A Comparative Analysis of Latin and White Youth". *The Southwest Journal of Criminal Justice*, 7(2): 138-158.

- deGuzman, N & Oosterveld, V (2020). *The Elgar Companion to the International Criminal Court*. London: Edward Elgar.

- Fraser, J & Leyh, BM (2020). *Intersections of Law and Culture at the International Criminal Court*. London: Edward Elgar.

- احمدیان، زهره (۱۳۹۹). «مسؤولیت کیفری کاهش یافته در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲». فصلنامه فقه و حقوق نوین، ۱(۳): ۵۱-۷۲.

- بادامچی، میثم (۱۳۸۶). «روانکاوی از سه منظر فلسفی». فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، ۳۱(۵۰): ۱۵۷-۱۷۴.

- تیلیش، پل (۱۳۷۶). *الهیات فرهنگ*. ترجمه مراد فرهادپور و فضل‌اله پاگزاد، تهران: نشر طرح نو.

- جعفری، مجتبی (۱۳۹۵). «تأملی در ماهیت و قلمرو اراده در تحقق مسؤولیت کیفری». فصلنامه پژوهش‌های حقوق کیفری، ۴(۱۵): ۱۲۱-۱۴۱.

- داوودی شاندیز، رویا (۱۴۰۱). «بررسی مبانی فلسفی نظریه یادگیری رفتارگرایی». فصلنامه ایده‌های نوین روان‌شناسی، ۱۵(۱۹): ۱-۲۱.

- دلفانی، علی‌اشرف (۱۳۸۲). *مبانی مسؤولیت کیفری در حقوق اسلام و فرانسه*. قم: بوستان کتاب.

- سن، آمارتیا کومار (۱۳۹۰). *اندیشه عدالت*. ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور، تهران: انتشارات کندوکاو.

- صادقی، سهیلا (بی‌تا). *جزوه تقریرات درس نظریات پیشگیری از جرم*. بی‌جا: بی‌نام.

- علیوردی‌نیا، اکبر؛ رستمیان، آفاق و خاکزاد، زینب (۱۳۹۴). «نقش متغیرهای فشار در تبیین نگرش نسبت به مصرف الکل: مطالعه موردی دانشجویان». *مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۲(۱): ۲۹۹-۳۲۳.

- قائمی‌فر، حسین و میرزایی، عزت‌اله (۱۳۸۸). *رفتارهای وندالیستی و احتمال ارتکاب جرم در آینده*. تهران: نشر ایلاف.

- قماش، سعید و اردکانی، امیدمتقی (۱۳۹۹). «اهداف مجازات در پرتو پارادایم رفتارگرا». فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۸(۳۰): ۸۳-۱۰۸.

- محمدی‌نسب، مهدی؛ شجاعی، محمدصادق و ربیعی، حمیدرضا (۱۳۹۹). «بررسی تطبیقی مبانی رفتار فردی از

- Kyriakakis, J (2021). *Corporations, Accountability and International Criminal Law: Industry and Atrocity*. London: Edward Elgar.
- Marchuk, I (2014). *The Fundamental Concept of Crime in International Criminal Law: A Comparative Law Analysis*. London: Springer.
- Regoli, RM; Hewitt, JD & Kosloski, AE (2016). *Exploring Criminal Justice*. London: Jones and Bartlett.
- Mullainathan, S & Shafir, E (2013). *Scarcity: Why having too Little Means so Much*. Washington: CID Publications.
- Siegel, LJ (1998). *Criminology*. London: Wadsworth Publishing Company.
- Wood, J & Gannon, TA (2013). *Public Opinion and Criminal Justice: Context, Practice and Values*. Hague: Routledge.